

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه پنجاه و هفتم

۹۳/۱/۲۳

دلالت هیئات جُمَل

قبل از ورود به بحث دلالت هیئات جمل، ذکر دو نکته لازم است:

نکته اول:

تا به حال مباحث مربوط به دلالت صیغه نهی به پایان رسید، در اینجا بحثی که - بعد از مبحث دلالت صیغه نهی - مطرح می شود مباحث مربوط به دلالت هیئات جُمَل است. باید اشاره ای به نحوه تقسیم بندی مباحث بشود تا معلوم گردد چرا بعد از مبحث دلالت صیغه نهی، به دلالت هیئات جمل - یا قواعد دلالت هیئات جمل - پرداخته خواهد شد.

در سبک متعارف اصولی معمولاً بعد از مباحث صیغه نهی، به اجتماع امر و نهی می پردازند. ولی ما این سبک و نظم را قبول نداریم چرا که مبتنی بر نظم عقلی و منطقی درست نیست. به نظر ما مباحث اجتماع امر و نهی در مباحث عقلی جای می گیرد و در مباحث عقلی به آن پرداخته خواهد شد.

قواعد دلالت:

۱- دلالت لفظی

۲- دلالت عقلی

نظم مباحث - در نظر ما - چنین بود که ابتدا بحث از دلالت لفظی است، بعد به قواعد دلالت عقلی خواهیم رسید. آنچه تاکنون بحث شده مربوط به قواعد دلالت لفظی است.

قواعد دلالت لفظی دو بخش اساسی دارد:

۱-۱- قواعد عامه

قواعد عامه دلالت لفظی، قواعدی است که مربوط به لفظ خاصی نیست.

۱-۲- قواعد خاصه

قواعد خاصه دلالت لفظی، قواعدی است که مربوط به لفظ خاص است.

قواعد خاصه به دو قسمت تقسیم می‌شود:

الف) قواعد خاص لفظی که مربوط به مواد می‌شود.

ب) قواعد خاص لفظی که مربوط به هیئات می‌شود.

ابتدا در مورد قواعد عامه لفظی بحث صورت گرفت و بعد به قواعد خاصه لفظی، از نوع مواد پرداخته شد؛ مثل قواعد حروف، قواعد ادوت عموم مثل کل و ال، و قواعد مبهمات ضمائر و اسمای اشاره. اینها در مبحث قواعد خاصه دلالت لفظی در بخش مواد به پایان رسید.

بعد منتقل شدیم به قواعد خاصه لفظی در بخش هیئات:

اول: هیئات مفرد

در بحث هیئات مفردات به مصدر، مشتق، صیغه ماضی، صیغه مضارع و صیغه امر و در پایان به قواعد دلالت صیغه نهی پرداختیم. بنابراین قواعد دلالت هیئات مفردات را به پایان رساندیم.

دوم: هیئات جمل

در هیئات هم اول از مفردات و بعد به هیئات جمل می‌پردازیم. حالا نوبت به بحث از قواعد دلالت هیئات، اما بخش جمل می‌رسد.

این نکت: اول که چرا بعد از مباحث امر و نهی، به بحث از هیئات جمل پرداخته می‌شود.

نکته دوم:

نکته دیگری که مطرح می‌شود اینکه؛ چرا بعد از مباحث امر و نهی - همچون اکثر کتب اصولی - مبحث اجتماع امر و نهی پیش کشیده نشد؟ در حالی که در مباحث، نوع محققین اصولی بعد از دلالت صیغه نهی، به مباحث اجتماع امر و نهی می‌پردازند.

ما معتقدیم بحث اجتماع امر و نهی، بحث ضد، بحث مقدمه واجب، بحث اجزا و مباحثی از این دست، مربوط به مباحث ادله عقلیه غیر مستقله است. تعریف ما از مباحث عقلی مستقل و یا غیر مستقل، تعریف دیگری از آن دو است که اشاره می‌شود.

آنجایی که - در دلیل اصولی - از عقل استفاده می‌شود دو گونه استفاده از عقل موجود است. گاهی از عقل برای دلالت لفظ استفاده می‌شود. لفظ به کمک دلیل عقلی، دلالت بر معنایی پیدا می‌کند. اگر این عقل یا مقدمه عقلیه نبود، این دلالت، از لفظ فهمیده نمی‌شد.

اقسام ادله

ادله به دو گونه است:

۱- ادله لفظی

۲- ادله غیر لفظی

ادله لفظی به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱-۱ ادله لفظی وضعی

گاهی مبنای دلالت لفظ، وضع و اعتبار است. این همانی است که تاکنون بحث می‌شد و به ادله لفظی تعبیر می‌شود.

۱-۲ ادله لفظی عقلی

گاهی دلالت لفظ، وضع و اعتبار لفظی نیست، بلکه مبنای دلالت لفظ، عقل است. عقل است که می‌گوید این لفظ اقتضای چنین دلالتی دارد. در اینجا دالّ، لفظ است، ولی مبنای دلالت لفظ، عقل است نه وضع.

مبحث اجتماع امر و نهی، مبحث ضد از این قبیل هستند. وقتی گفته می‌شود: «الامر الی الشیء یقتضی النهی عن ضده»، این اقتضا، اقتضای بالوضع و اعتبار نیست، یعنی صیغه امر که برای نسبت ارسالیه و وجوب وضع می‌شود، چنین نیست که هم برای افاده وجوب و هم برای افاده ضد وضع شده باشد، بلکه امر برای نسبت ارسالیه وضع شده است و عقل از ارسال الی الشیء، زجر از ضد را می‌فهمد، این حکم عقل است.

اگر در مبحث اجتماع امر و نهی، چنین گفته شود که اجتماع عنوان امر و عنوان نهی، در مصداق واحد معقول نیست یا اگر گفته شود عنوان امر و عنوان نهی، در مصداق واحد، قابل اجتماع است. این مربوط به دلالت عقل است که؛ امر به یک عنوانی با نهی از عنوان دیگری که در مصداق یکی هستند، قابل جمع نیست. این حرف عقل است که می‌گوید چنین لفظی نمی‌تواند چنین دلالتی کند. عقل در معنای لفظ دخالت دارد. به اینها ادله عقلیه غیر مستقله گفته می‌شود. یعنی دلیلی که عقل است، یا ادله لفظیه عقلی است که دالّش لفظ است.

اما جایی که دلیل عقلی مستقلى وجود دارد، یعنی دلیل عقلی غیر لفظی وجود دارد. حالا برای اینکه با اصطلاحات متعارف اشتباه نشود، لفظی و غیر لفظی تعبیر می‌کنیم. آنجایی که دلیل عقلی کاری به لفظ ندارد - یعنی دلیل عقلی غیر لفظی - می‌تواند نیاز به مقدمه شرعیه داشته باشد و یا نداشته باشد. این هم بحث دیگری است.

خلاصه یا دلیل عقلی لفظی و یا دلیل عقلی غیر لفظی (عقلی صرف)، وجود دارد. دلیل غیر لفظی، به مستقلات عقلی و غیر مستقلات عقلی - به معنایی که گفته شد - تقسیم می‌شود. بعضی از اصولیین وقتی غیر مستقلات عقلی می‌گویند، همین دلالت عقلیه لفظیه را به دلیل عقلی مستقل تعبیر می‌کنند. در حالی که با این نوع از تعبیر و تنظیم، مباحث از هم تفکیک نمی‌شود و موجب خلط بین مباحث می‌گردد.

بر اساس این تقسیم بندی که ما نسبت به مباحث عقلی کردیم، مبحثی چون اجتماع امر و نهی، اجزا و ضد در مباحث عقلیه لفظیه قرار می‌گیرد. یا به تعبیر دیگر در مباحث لفظی عقلی جای می‌گیرد نه مباحث لفظی وضعی که عقل در دلالت‌اش نقشی ندارد، برخلاف مباحث لفظی عقلی که عقل در دلالت‌اش نقش دارد.

پس با این دو نکته روشن شد که چرا - بعد از قواعد دلالت هیئت نهی - در مورد قواعد دلالات هیئات جمل بحث می‌شود.

تعریف هیأت جمله

مقصود از هیأت جمله، جایی که ترکیبی از دو کلمه یا بیشتر به وجود آید که معنای جدیدی افزون بر مفردات قبل از ترکیب داشته باشد. از این ترکیب به هیأت تعبیر می‌شود که معنای جدید دارد. اگر غلامُ زید گفته شود معنایی دارد که غلام و زید به تنهایی آن معنا را ندارند. در غلام و زید معنای غلام و زید مستقلاً فهمیده می‌شود ولی وقتی گفته می‌شود غلامُ زید در این صورت علاوه بر معنای غلام و زید، معنای دیگری - مالکیت زید از این غلام - هم فهمیده می‌شود.

منظور از هیأت جمله، همین ترکیبی است که افزون بر معنای مفردات، معنای جدید هم از ترکیب آن مفردات فهمیده شود.

تقسیمات هیأت جمله:

هیأت جمله دو گونه است:

۱- تامه؛ هیأتی که یصح السکوت علیها.

۲- ناقصه؛ هیأتی که لایصح السکوت علیها.

هیأت جمله گاهی بر معنایی دلالت دارد که یصح السکوت علیها است و گاهی بر معنایی دلالت می‌کند که لایصح السکوت علیها است. پس هم در مورد هیئات جمله ناقصه و هم تامه باید بحث شود. ملاک تامه، صحت سکوت و ملاک ناقصه، عدم صحت سکوت بر آن است.

هیأت جمله تامه هم دو گونه است:

الف) خبریه

ب) انشائیة

هیأت جمله خبریه بر سه نوع است:

نوع اول: فعلیه

نوع دوم: اسمیه

نوع سوم: مزدوجه (ترکیبی از جمله اسمیه و فعلیه)

هیأت جمله ناقصه دو گونه است:

الف) مضاف و مضاف الیه

ب) موصوف و صفت

این تقسیم بندی کلی، از مباحث مربوط به هیئات جمل است.

ابتدا به بحث جمل ناقصه پرداخته می شود.

۱- جملات ناقصه

قبل از ورود به بحث جملات ناقصه، تذکر مطلبی لازم است.

تذکر:

این تذکر به عنوان مقدمه ذکر می شود تا مبنا در دست باشد. چون هیئات جمل تا حدودی مرتبط با مباحث معانی حرفیه است. چون هیئات جمله بر نسبت دلالت دارد که از این جهت با بحث معانی حرفی مرتبط هستند. در مباحث حرفی گفتیم؛ حروف دلالت بر نسب دارند و مقصود از نسب، معانی نسبی است که در ذهن حاکی از نسب خارجی است. وقتی گفته می شود: جاء زید من البصره، آنچه «من» بر آن دلالت می کند، نسبتی بین مجی زید و بصره است. این نسبت در خارج وجودی دارد و تحقق یافته است، در ذهن هم صورتی از این نسبت داریم که حاکی از این نسبت خارجیه است. لفظ «من» برای صورت نسبیتی وضع شده است که از خارج حکایت می کند.

این مبنای ماست که استاد شهید مخالف این مبناست. این مبنا مخصوص به معانی حرفیه نیست. در همه کلمات و الفاظ، الفاظ برای معانی ذهنیه که حاکی از حقایق خارجی است، وضع می شود. حالا چه حاکی از معنایی باشد که نسبی است و یا حاکی از معنایی باشد که غیر نسبی است. چنانکه کلمه ماء برای صورتی وضع می شود که این صورت کاشف از حقیقتی در

خارج است. لفظ «من» هم - در جاء من البصره - حکایت از معنای ذهنی می‌کند که کاشف از خارج است. پس همه الفاظ داله بر نسب و غیر نسب، بر معنای ذهنیه کاشف از خارج وضع می‌شوند. به عبارتی؛ موضوع له معنایی ذهنی است که کاشف از خارج است.

قبل از این بحث، باید چنین گفت: چرا لفظ برای معانی ذهنیه حاکیه وضع می‌شود یا اصلا وضع یعنی چه؟ گفتیم معانی ذهنیه بالذات حاکی از خارج است، حالا چه در خارج و چه در غیر خارج، بالذات حاکی از شیئی است. چون غالبا حاکی از خارج است، تعبیر خارج بکار برده می‌شود و الا گاهی حاکی از معنایی در ذهن است.

الفاظ برای معانی حاکیه از ماورای خودش می‌شود. چون خاصیت صورت حکایت است، اگر حکایت را از صورت بگیرید، دیگر صورتی در کار نخواهد بود.

عقلا بین این دو - لفظ و صورت ذهنی - ارتباطی به وجود می‌آورند که در نتیجه این ارتباط، حکایتی که معنا از خارج دارد، لفظ هم همان معنا را از خارج پیدا می‌کند، یعنی همان حالت را پیدا می‌کند، لفظ هم حاکی از خارج است. از لفظ کلمه ماء، ماء خارجی به ذهن می‌آید. شربت الماء، ماء خارجی منظور است و الا صورت ذهنی ماء را نوشیدنی نیست.

این خاصیت به وسیله وضع - که اعتبار است - پیدا می‌شود. بعد از وضع هم استعمال است. با وضع، اعتبار حکایت - لفظ از معنا - به وجود می‌آید، و با استعمال، این اعتبار حکایت، تبدیل به حکایت حقیقی می‌شود. مثلا کسی موسسه‌ای تاسیس می‌کند اسم آن را منهاج می‌گذارد، با وضع این اعتبار حاصل می‌شود. وقتی استعمال شد، عملا این حکایت برای این لفظ به وجود می‌آید.

کار قرن اکید، ایجاد حکایت حقیقی است که با استعمال حاصل می‌شود. و لذا تفسیر وضع به قرن اکید، درست نیست، چنانکه که استاد شهید صدر می‌گوید. پس وضع، حکایت اعتباری و استعمال، حکایت حقیقی است.

در معانی هیئات جمل - ناقصه یا تامه - همین مطلب گفته می‌شود. اگر برای هیأت معنای خاصی قائل شدیم، معنی‌اش این است که واضع این هیأت را اعتبار کرده برای معنایی و بعد با استعمال حکایت حقیقه در آن معنا به وجود آمده است.^۱

والسلام

^۱ - این مطلب غیر از تعهدی است که محقق خوبی مطرح کرده است. در تعهد، اگر هیأت جمله از نائمی شنیده شود، باید معنایی نداشته باشد، چون آن معنا را، اراده نکرده است. ولی اراده در بحث حاضر نقشی ندارد و هیأت جمل از هر کسی شنیده شود بر معنای خودش دلالت می‌کند.